داستانهای هفتگی گلچین

هر هفته یک داستان کامل پلیسی جنائی، جاسوسی

شماره ۶

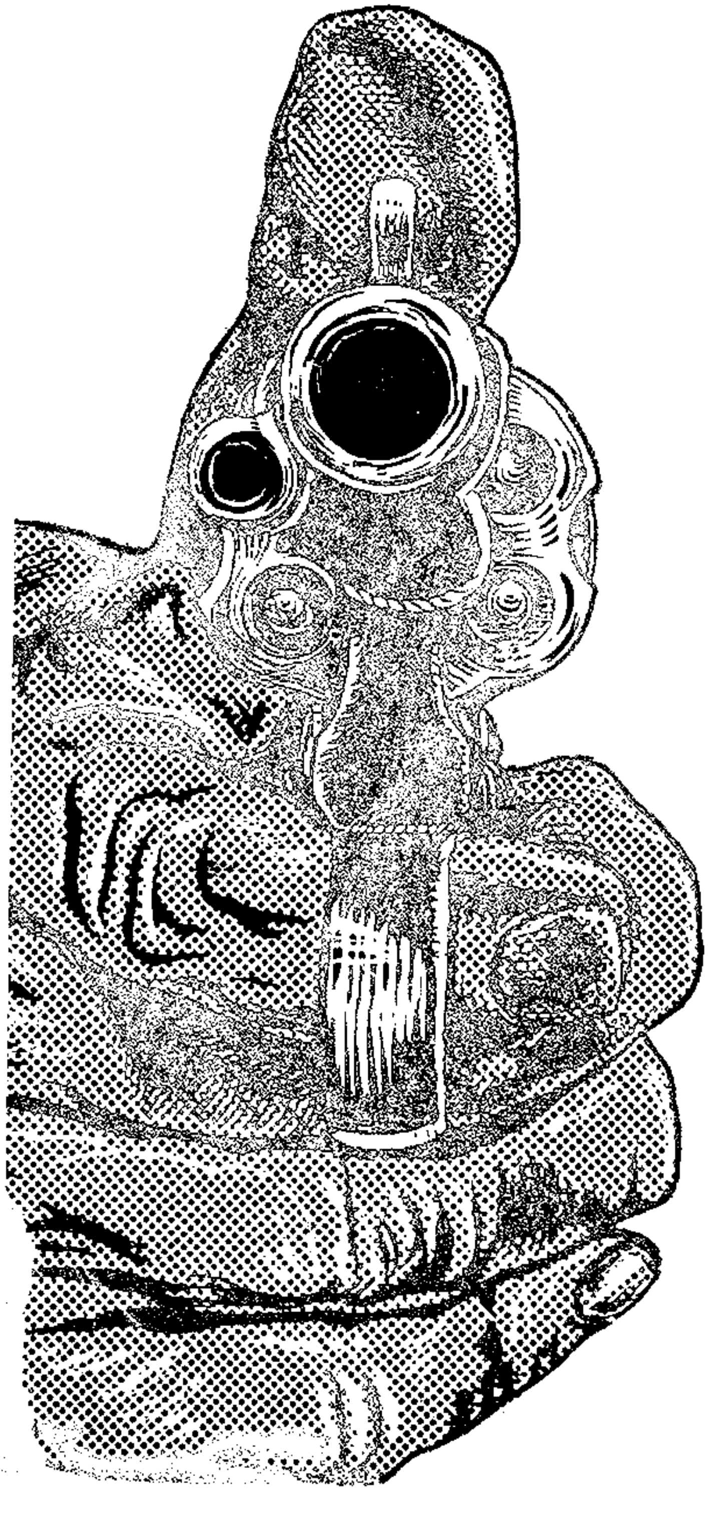

اثر یک نویسنده امریکائی

جاسوس مرموز

ترجمه:

ذبیح الله منصوری

یک داستان پلیسی و جاسوسی مهیج

که خواننده را بحیرت وامیدارد

بها ۵ ریال

نشریه (٦)

« ادبیات سیاه »

اثر یك نویسنده (امریکائی)

جاسوس مرموز

مترجم : ذبیح‌الله منصوری

یك داستان پلیسی وجاسوسی مهیج

مرکز پخش خیابان پشت شهرداری ساختمان ناظم پور

مرکز فروش : مؤسسه مطبوعاتی خزر بوذرجمهری و کلیه کتابفروشها و
روزنامه‌فروشان

«جوردن» که فقط ازدوماه به اینطرف متقاعدشده ودیگر در اداره شهربانی کار نمیکرد درباغ خود درون باغچه نشسته وعلف های هرزه باغچه‌را می کند که ازریشه توت‌فرنگی های‌او تغذیه ننمایند و باعث‌ضعف توت‌فرنگی ها نشوند .

«جوردن» درموقع کندن علف‌های هرزه مثل‌همه‌کاری‌دقت‌داشت که‌بخوبی ازعهده انجام آن‌برآید زیراالین مرد که یك عمر بـدقت وحسن عمل‌عادت کرده بودبیل‌زدن ووجین باغچه‌راهم یك کارجـدی میدانست که‌نبایدبا سهل‌انگاری برگذارشود .

بویژه آنکه میدانست که هرقدر درجمع آوری علف های هرزه دقت‌نماید توت‌فرنگی های‌بزرگتر وشاداب‌تری برخواهد داشت واز باغچه‌خود سبزیهای تازه‌تری خواهدچید .

دراین اثناء درب‌باغچه بازشد و«آلن» خبرنگار روزنامه وارد باغچه گردید لیکن چون‌چشمش به(جوردن) افتادقدری توقف کـرد که‌ازصاحبخانه اجازه‌نزدیك شدن کسب نماید .

چشم جـوردن که به (آلن) افتاد گفت آقاچه فرمایش داشتید خواهشمندم نزدیکتر بیائید وسپس برای پـذیرائی تـازه وارد از

جابرخاست .

خبرنگار روزنامه که برخاستن کارآگاه متقاعد رادید گفت آقا خواهشمندم که ازجای خود برنخیزید وبکارخودمشغول باشید وسپس بشوخی اضافه کرد :

آقادرب خانه‌شما بازاست وهر کس که میخواهد میآید وهر که مایل است میرودوبرای این ملت جای خوشوقتی است که کارآگان وافراد پلیسی چون شما دارند که همواره به حفظ خانه‌دیگران بیش ازخانه خودشان اهمیت میدهند .

«جوردن» باطناًاز این تملق خوشش آمد ونظری بسراپای تازه وارد انداخته وباهمان لحن شوخی وتبسم کنان گفت آقا گمان نمیکنم که هرگز شمارادرزندان زیارت کرده باشم .

«آلن» گفت نه ... من هرگز مقیم زندان نبوده‌ام ...

«جوردن» گفت پس قطعادرتوقیفگاه موقت درحالی که شمادست بندبدست داشته‌اید خدمت شما رسیده‌ام ...

«آلن» خندیده و گفت نه ... من درتوقیفگاه موقت نبوده وهرگز بدستم دستبند نزده‌اندوچون بازهم «جوردن» میخواست بنابر مشرب خودشوخی نماید .

«آلن» جلوی شوخی‌های اوراکه تااندازهٔ غیر مانوس وحتی مخالف نزاکت بودگرفت و گفت آقای کارآگاه من شنیده‌ام که شما خیال دارید تاریخچه زندگی پلیسی خود را برشته تحریر در آورده وبه صورت کتاب منتشر کنید وشك نیست که انتشار این

کتاب فوق‌العاده جلب‌توجه خواهد کرد لیکن خواهشمندم قبل از این که کتاب جالب توجه خودتان را منتشر بفرمائید یکی از بهترین خاطرات دوره خدمت خودرا برای من حکایت کنید که ما برای خوانندگان روزنامه خودمان چاپ کنیم. شما نمی دانید که خوانندگان ما وبطور کلی خوانندگان جراید چقدر عاشق اینگونه مطالب هستند.

«جوردن» که درحین چیدن‌علف های‌هرزه سبد کوچکی راپراز توت‌فرنگی کرده بودقدری سکوت‌نموده وبعد گفت‌شماازمن‌خواستید که‌من برای‌شما یکی از سرگزشت های دوره پلیسی خودرا حکایت کنم‌بسیار خوب‌لیکن اول بگوئید ببینم که شماتوت‌فرنگیرا دوست میدارید یانه؟

«آلن» ابروان‌را درهم کشیده و گفت‌من بشدت‌از توت فرنگی بدم‌میآید واگرپول دستی‌بمن بدهندراضی بخوردن‌آن‌نیستم(جوردن) گفت‌در این‌صورت من‌از شماخواهش می کنم که ناهاررا بامن صرف کنید زیراسرگذشتی که می‌خواهم برای‌شما نقل کنم طولانی است‌و ازطرف دیگرچون شمامربای‌توت‌فرنگی رادوست نمیداریدودرعوض من‌بعد ازغذا خیلی‌از این‌مربا خوشم‌می‌آید سهم‌شما راهم من خواهم خورد وبطور کلی خیلی خوب است که‌در موقع‌صرف دسر بعداز غذا شخص‌شریك وسهیمی نداشته‌باشد.

***

آلن‌دعوت جوردن راقبول کرد وبعداز صرف‌غذا وپس‌ازاینکه

خوردن مربای توت‌فرنگی خودرا میل نمود دست‌ها راروی سفره سفید گذاشته و گفت :

شما ازمن تقاضا کردید که یکی ازسرگذشت های دوره پلیسی خودرا برای شما نقل کنم ومن بیش ازاین شمارا درانتظار نمیگذارم و گرچه این سرگذشت خارق العاده وعجیب نیست لکن یك سرگذشت شنیدنیست وتفصیل آن ازاینقرار میباشد :

روزپانزدهم ماه ژوئیه ۱۹۳۹ بود و (چمبرلن) درانگلستان و (دالادیه) درفرانسه با کمال قوای خود سعی میکردند که شاید بتوانند یکسال دیگر جنك رابتاخیر اندازند که کارخانه های اسلحه سازی فرانسه وانگلستان بتوانند برای مقابله باهیتلر اسلحه بسازند ومردم ساده‌لوحی نیز بودند که تصور میکردند که مساعی (چمبرلن) و دالادیه‌قرین موفقیت خواهدشدوجنك اقلاتاسال ۱۹۴۰ به تاخیر خواهد افتاد •

درآن روزمن سوار راه‌آهن زیرزمینی شده وبرای کاری که‌چندان واجب نبودمیخواستم ازمشرق شهرلندن بمغرب آن بروم وبا اینکه واگون راه‌آهن زیرزمینی خالی بودمن برحسب عادت خوددرواگون ایستاده بودم •

زیرا ماافراد پلیس عادت کرده ایم که هر وقت سوار مترو « یعنی راه آهن زیر زمینی » می‌شویم هیچ روی نیمکت ننشته و می ایستیم زیرا باین طریق بهتر می‌توان اشخاص را تحت نظر گرفت .

در واگون بیش از چهار نفر سوار نبودند و یکی از آنها که مردی خوش لباس وموقر بود روزنامه بدست گرفته ومن مشاهده می کردم که مشغول پر کردن جدول کلمات متقاطع روزنامه است وبا خود میگفتم که قطعا حل جدول خیلی مشکل می باشد زیرا آن مرد فکر می کرد وستونهای افقی وعمودی جدول را می شمرد لکن چیزی روی آن نمینوشت .

درمقابل این شخص که مشغول حل جدول حروف متقاطع بود مردی نشسته بود که پالتوی پائیزی خاکی رنگ و کلاهی تقریبا بهمان رنگ برسر داشت ودارای هیچ علامت مشخصی نبود که توجه مرا بسوی خود جلب نماید، لیکن این شخص طرف توجه من واقع شد .

زیرا بمحض اینکه ترن زیرزمینی بیکی از ایستگاههای وسط راه رسید مسافر اولی که مشغول حل جدول بود ناگهان و باسرعت زیاد روزنامه خود را بجا گذاشته وازواگون بیرون پرید بطوری که اشخاص غیر کنجکاو وآنهائی که اصلا شامه کارآگاهی نداشتند نیز از این سرعت وشتاب حیرت میکردند ودرعوض مسافر دوم که دارای پالتوی خاکستری رنگ بود روزنامه را برداشت.

عرض کردم که سرعت وشتاب مسافر اول بقدری زیاد بود که حتی افرادعادی « یعنی آنهائی که پلیس وکارآگاه نبودند » نیز حیرت می کردند تا چه رسد بمن که حرفه ام کارآگاهی بود خاصه آنکه مسافر اول جدول حروف متقاطع خود را در واگون جا گذاشت ورفت ومن ازروی تجربیات خود می دانستم آنهائی که هواخواه حل جدول حروف متقاطع

هستند اینطور ناگهان آنرا رها نمی‌کنند وتاجدول راحـل ننمایند دست‌ازآن برنمیدارندونمیتوان گفت کسانی هستند که‌زیاد علاقه‌بحل جدول‌ندارند زیرا ازدوحال خارج‌نیست .

یاشخص هواخواه‌حل این‌جدول‌ها میشود‌یا نه که درصورت‌اول صددرصد هواخواه آن‌است ودرصورت ثانی‌اصلا بآن‌توجه ندارد وآن رایك كار كودكانه وبلكه ابلهانه‌وبی‌فایده وموجب تضییع‌وقت می‌داند وبهرحال این کـاری نیست کـه بگوئیم اشخاص در آن میانـه‌روی می‌کنند .

باری وقتی که مسافر اول ازواگون بیرون پرید وناپدیـد شد بطوری که گفتم مسافردوم روزنامه حاوی‌جدول رابرداشت که درنظر اول این‌کارعجب وغرابتی‌ندارد زیرا هریك ازمسافرین ترن‌زیرزمینی ممکن بودآن روزنامه بی‌صاحب رابردارند .

فقط وقتی که مسافردوم روزنـامه حاوی‌جدول رابرداشت‌منکه ازبالای سرش بخوبی جدول‌را میدیدم مشاهده کردم که در خانه‌های جدول‌درسه سطر نوشته‌اند :

«هفده هفده تلفن کنید»

وآنوقت ظنین شدم وباخود گفتم که قطعاً این‌دونفر مکار بایکدیگر آشناهستند لکن‌نمیخواهند که‌علناباهم صحبت‌بنمایند ولی‌این‌سوءظن من‌غیراز یك‌فرض نبودودلیلی نداشت .

بمجرد پیداشدن سوءظن خیلی متغیر شدم که برای‌چه مسافر

اولی ازدست من بدررفت ومصمم گردیدم که نگذارم که این یکی از دستم بدررود .

خیلی مایل بودم که بدانم معنای دو کلمه هفده ـ هفده چیست و آیا نمره اعضای یك جمعیت واتحادیه است ویا نمره تلفن می باشد که اگر نمره تلفن باشد دراین صورت کارمن مشکل می شود زیرا من نمیتوانم درهمه جا این شخص راتعقیب نمایم وبدانم که اودر تلفن چه میگوید ویژه آنکه ممکن است که اوازخانه خود تلفن کند که دراینصورت من اصلا بمخابره تلفنی او پی نخواهم برد.

درحالی که من باین افکار مشغول بودم وترن زیر زمینی براه خودادامه میداد مسافردوم که پالتوی پائیزی خاکستری رنك بتن داشت قلم خودنویسی ازجیب بیرون آورده وبدون تفکر خانه های جدول حروف متقاطع راپر میکرد ومن از بالای سرش میدیدم کلماتیکه در خانه ها مینویسدهیچ معنی ندارد .

وقتی که ترن زیرزمینی بایستگاه مقصدرسید وتوقف کرد مسافر دوم پیاده شد وروزنامه خودرا درواگون بجا گذاشت ومن شروع بتعقیب او کردم ومسافردوم مراازچندین خیابان عبورداده وعاقبت درخیابان (نلسون)مقابل آپارتمان نمره ۵۳۰ توقف کرد و در آنجاسیگاری روشن نموده ووارد خانه گردید.

من کنار درب خانه تابلوی یکی از بازرگانان رامشاهده کردم ودانستم که درطبقه دوم یاسوم عمارت یك تجارتخانه میباشدوچون نام آن تاجر «مولر» بوددرقفای مسافردوم وارد خانه شده واز زن دربان

پرسیدم که آیا آقائی که اکنون وارد منزل شدند آقای «مولر» بودند؟

زن دربان گفت خیر ... ایشان آقای «گرانشار» هستند لیکن آقای «مولر» هم تشریف دارند وشما ممکن است در اطاق دفتر تجارتخانه شان ایشان را ملاقات کنید.

راستی که از فرط شعف میخواستم دهان زن دربان را ببوسم که اینطور بدون زحمت نام مسافر دوم را بمن بروز داد.

(توضیح در شهرهای بزرگ اروپا که عمارات استیجاری غالبا چهار یا پنج طبقه است هر طبقه دارای یکنفر دربان میباشد که شبها درب عمارت را بروی مستاجرین میگشاید که وظیفه گرفتن کرایه خانه در آخر ماه بعهده دربان است ومعمولا در یک عمارت چهار طبقه ده تا دوازده آپارتمان هست که درهر آپارتمانی یک خانواده زندگی میکنند در سالهای اخیر هم در عمارات بزرگ تهران همین رسم برقرار شده با این تفاوت که عمارات سه چهار طبقه تهران دربان ندارد.)

مترجم

از پله های عمارت بالا رفتم وچند لحظه بالای پله کان توقف نمودم که زن دربان خیال کند من آقای «مولر» را ملاقات کرده ام وآنوقت برگشتم ودر نزدیکترین کافه باداره آگاهی تلفن نموده وتقاضا نمودم که دو نفر از همکارانم بیایند وخانه را تحت نظر بگیرند وضمنا بکتاب اسامی مشترکین تلفن مراجعه نموده ودیدم که اصلا نام «گرانشار» جزو مشترکین نیست ولذا تردید نداره که اگر دو کلمه هفده - هفده شماره

تلفن باشد «گرانشار» برای مخابره تلفن ناچاراست ازعمارت خود خارج شود

***

روزدیگر روزشانزدهم ماه «ژوئیه» بودکارآگاهانی که من برای تعقیب «گرانشار» گمارده بودم اورا درخیابانهای مختلف شهر تعقیب کردند ومشاهده نمودند که اوواردیکی دوکافه شد لیکن هیچ بتلفن نزدیك نگردید.

همان روز مقارن شب وقتی که مامورین من «گرانشار» را بخانه‌اش رسانیدند بمن گفتند که شمابدون جهت باین شخص ظنین شده‌اید و بعلاوه مانمیدانیم که شما برای چه نسبت باو بدگمان گردیده‌اید اگر بمابگوئید که علت سوءظن شماچیست شایدماراه‌دیگری برای کشف راز پیدا کنیم.

لیکن من نمیتوانستم جوابی بمامورین خودمان بدهم که برای چه نسبت به «گرانشار» ظنین گردیده‌ام

گاهی فکر میکردم که اصلاسوء ظن من نسبت بمسافر اول بدون جهت بوده برای اینکه بالاخره هر کس اختیاردارد که ساعات فراغت خودرا هرطور که میل دارد صرف کند وشاید مسافر اول که کلمات «تلفن کنید: هفده ـ هفده» راروی جدول حروف متقاطع ثبت کردمیخواست چیزی‌را بخاطر بسپارد ویادداشتی بردارد زیرا غالبا شخص از کاغذ هائی که در دسترس اوست برای برداشتن یادداشت استفاده میکند.

آنوقت بخاطرم آمد خوب است به بایگانی شهربانی مراجعه نمایم وببینم که آیا پلیس «گرانشار» رامی‌شناسد یانه و آیا این شخص سابقه دراداره آگاهی دارد یا خیر؟

لکن بزودی دانستم که او هیچ سابقه دراداره آگاهی ندارد و پلیس او را نمی‌شناسد.

***

روزدیگر که روز هفدهم ماه ژوئیه باشد مامورین را مرخص کردم وخود شخصاً درصدد تعقیب «گرانشار» بر آمدم لیکن در آن روز این شخص تاساعت چهار بعدازظهر هیچ ازخانه خارج نشد و در ساعت چهار از منزل خارج گردید و من ازراه دور اورا تعقیب کردم وازدوسه خیابان گذشتیم واویکی ازجرایدعصر را خریداری کرد ودرسر یکی ازچهار راهها ساعت خود را ازجیب بیرون آورد ومن هم ساعت خود را از جیب بیرون آورده و مشاهده نمودم که پنج و ده دقیقه کم است.

ناگهان برقی در مغز من درخشید و من تصور میکنم که تمام مخترعین بزرگ دنیا که نائل باختراعات مهم میشوند همینطور ناگهانی فکری بخاطرشان می‌رسد و آن ها را نائل به موفقیت می‌نماید.

فکری که بخاطر من رسیداین بود که باخود گفتم معنای دو کلمه «هفده‌هفده» اینست که روزهفدهم ماه ودر ساعت هفده که پنج بعدازظهر باشد و بی‌شك چون بیش از ده دقیقه بساعت هفده نداریم بزودی اتفاق بزرگی خواهد افتاد.

چندلحظه بعد «گرانشار» واردیکی ازکافه هاشده و از صاحب کافه‌یك «ژتون» برای تلفن کردن گرفت وبسوی اطاقك تلفن روانه گردید.

اطاقك تلفن نزدیك پیشخوان کافه بودو من به‌امید این که‌صدای «گرانشار» راپشت‌تلفن بشنوم حتی‌المقدور باطاقك تلفن نزدیك شدم وازصاحب‌کافه تقاضا کردم که لیموناد بمن‌بدهد.

ازپشت دیوارهای شیشه اطاق‌تلفن دیدم که «گرانشار» گوشی رابرداشت ودرعین حال بادست دیگر ساعت خود را ازجیب بیرون آورد ومدت دودقیقه ازروی ساعت گوشی را روی گوش خود گذاشت ولی‌آنکه یك کلمه حرف بزند گوشی رادرجای خودنهاده وازاطاقك تلفن‌خارج گردید و«ژتون» رابصاحب‌کافه دادو گفت آقامن‌نتوانستم صحبت کنم زیرا‌سیم مخاطب من‌مشغول حرف‌زدن است وجواب نمی دهد وسپس ازکافه‌خارج گردید.

من‌نیز پول‌لیموناد خودراداده وازکافه خارج شدم لیکن خیلی خشمناك بودم زیرا میدانستم که دیگر هر قدر این شخص را تعقیب نمایم بدون نتیجه است برای این که وی در ساعت هفده روز هفدهم ماه که‌می‌بایست تلفن بکند تلفن‌نکرد ودیگر ازاین‌ببعدهیچ‌توجهی به تلفن نخواهد داشت ودرنظر اومثل این‌است که اصلا چنین اختراعی وجود ندارد.

چون احساس کرده بودم که درموقع ورود بکافه وتلفن کردن «گرانشار» مرادیده ونسبت بمن‌ظنین شده وشاید بهمین جهت‌ازتلفن

کردن خودداری نموده زیرا ازپشت شیشه اطاق تلفن مرا میدیده است ناچارمجددا یکی‌ازما مورین‌خود رابتعقیب او گماشتم گواینکه تقریبابکلی ناامیدبودم که بتوانم چیز تازه کشف کنم .

لیکن همان شب مامورمن که درتعقیب (کرانشار) بود خبر جالب‌توجهی آورده‌وگفت (کرانشار)وارداداره روزنامه‌دیلی اکسپرس شدویك نسخه اعلان مختصر تنظیم کرد وبمتصدی اعلان‌داد که‌بدون غلط درشماره فرداچاپ شودوبرای مزیداطمینان که اعلان بدون هیچ غلط چاپ‌شود تقاضا کرده بود که نمونه چاپ شده‌اعلان رابآونشان بدهندلیکن‌متصدی اعلان‌روزنامه دیلی‌اکسپرس باواطمینان داده‌بود که‌اعلان بدون‌هیچ‌غلط چاپ‌خواهد گردیدوهنگامیکه مشغول‌شمردن کلمات‌واعداد بوده‌مامورما توانسته‌بودفقط چند کلمه ازاعلان رابه مضمون زیر ببیند .

«ازساعت چهارده تاساعت هفده‌به‌سوفرن مراجعه کنید»

ودیگرچیزی ندیده‌بود ... یك‌مرتبه دیگر مادرحین تعقیب (کرانشار) باعددهفده مصادف‌شده بودیم‌واین‌موضوع نشان‌میداد که عددهفده‌یکی ازاعداد رسمی این جمعیت یااتحادیه میباشد و علامت مخصوصی است .

(توضیح‌ـ اعلانات‌مختصر دراروپا برواج‌تجارت وخریدوفروش کمك‌بزرگی میکندوطرز نوشتن‌اعلانات‌مزبورآنست که ازهر کلمه بیش‌ازدوسه حرف آنرا نمینویسند لیکن‌چنین اعلاناتی‌را بزبان‌فارسی نمیتوان نوشت وعلتش آن‌است که درزبان فارسی فن‌خلاصه نویسی

وجود ندارد ـ مترجم .)

بهر حال فردا صبح در اول وقت روزنامه دیلی اکسپرس را خریداری کرده و تمام اعلانات مختصر آن را خواندم ولی هیچ نشانی از اعلان مذکور نبود تا عصر آن روز شش چاپ مختلف روزنامه دیلی اکسپرس را خریداری کردم لیکن باز اثری از اعلان مطلوب ندیده و در عین حال فهمیدم روزنامه های بزرگ لندن که در روز پنج تا شش مرتبه چاپ روزنامه را تجدید می کنند گرچه اخبار آنها در چاپهای مختلف فرق مینماید لیکن صفحات مخصوص اعلانات و ستون های پاورقی و مطالب متنوعه بحال خود باقی است و فرق نمینماید .

با خود گفتم بواسطه کثرت اعلان روزنامه دیلی اکسپرس نتوانسته است که اعلان گرانشار را امروز چاپ کند ولابد فردا چاپ خواهد کرد .

روز بعد مجددا روزنامه دیلی اکسپرس را خریداری کرده و مدتی در صفحه اعلانات مختصر آن جستجو کردم و عاقبت در ستون استخدام منشی و ماشین نویس اعلان گرانشار را پیدا نمودم که مضمونش از این قرار بود .

« ما نیازمند خانم ماشین نویسی هستیم که ورزیده و کار کرده باشد . خواهشمندیم آنهائی که تازه کار هستند از مراجعه خودداری نمایند. داوطلبان در خیابان (گرانشام) از ساعت ۱۴ تا ۱۷ به «سوفرن» مراجعه نمایند »

گویا لازم نباشد بشما بگویم که نیم ساعت قبل از ساعت ۱۴ که

دوساعت بعدازظهر باشد بخیابان «گراشام» رفتم که ببینم (سوفرن) چه‌جورجائی است و آیا یك تجارتخانه یاموسسه دلالی ویابنگاه دیگری میباشدواین دفعه‌چهارنفرازمامورین زرنك ونیرومند اداره آگاهی بامن بودند که اگرکار بزدوخورد کشید ما بتوانیم بااشخاصی که آنهارا نمی شناسیم ونمیدانیم که چکاره‌هستند وچه‌میخواهند مقابله نمائیم

کاری که‌من میکردم برای‌من خطرناك بود برای این که احتمال داشت من اشتباه کرده باشم و بدون علت موجبات مزاحمت اشخاص را فراهم نمایم زیرا ممکن بود کـه بنگاه « سوفـرن » يك بنگاه آبرومند باشدودراین صورت حق دارد که بوسیله اعلان یك ماشین نویس استخدام کند.

فرضا یك بنگاه آبرومند هم باشد می‌تـواند اعلان در روزنامـه منتشر کرده وماشین نویس استخدام کند وماتاوقتی دلیلی از کسی بدست نیاوریم نمیتوانیم اورا توقیف نمائیم.

باری بزودی بنگاه «سوفرن» راپیدا کردم ومشاهده نمودم که بنگاه درعمارت بزرگی واقع شده که آپارتمان‌های مختلف آنرا برای اجاره‌دادن بادارات وتجارتخانه ها وشرکت های کوچك مبله کرده‌اند

زن‌دربان که گویا بوسیله بنگاه «سوفرن» قبلا ازمضمون اعلان اطلاع حاصل کرده بود کاغذی مقابل اطاق خود چسبانیده ورویش نوشته بود که بنگاه «سوفرن» درطبقه دوم طرف دست راست است ، که زنهای ماشین نویسی که امروز ببنگاه مراجعه مینمایند هردقیقه باشش‌دهمت

او نشوند و سراغ بنگاه را از او نگیرند .

من که میخواستم آن بنگاه را تحت نظر بگیرم البته نمیتوانستم در راهروی طبقه دوم بایستم زیرا قطعا جلب توجه میکردم و بنابراین از طبقه دوم بالا رفته و وارد طبقه سوم شدم و چون پله کان عمارت مثل بسیاری از عمارات در یک ردیف بود از همان راهروی طبقه سوم میتوانستم طبقه دوم را تحت نظر بگیرم .

خوشبختانه موسسات تجارتی طبقه سوم بواسطه عصر شنبه که روز دیگرش یکشنبه و تعطیل عمومی میباشد بسته بود ، من روی نیمکتی در راهروی طبقه سوم عمارت نشسته و منتظر حوادث بودم .

چندین دقیقه گذشت و صدای پائی از پله کان طبقه دوم شنیده شد و من که اندکی سر را جلو آوردم دیدم که زنی از پله کان بالا می آید .

زن مقابل درب آپارتمان بنگاه سوفرن توقف کرد و زنگ زد و درب را گشودند و مردی با صدای بلند یعنی طوری که من می شنیدم گفت مادموازل معذرت میخواهیم ماشین نویسی که میخواستیم استخدام کردیم .

زن حیرت زده گفت شما گفته بودید که از ساعت ۲ بعد از ظهر بعد مراجعه کنند و تازه ساعت دو بعد ازظهر است لیکن آن مرد دیگر توضیحی نداد و درب را بست که اعتراض زن را نشنود و زن داوطلب از پله پائین رفت .

چند دقیقه بعد زن دیگری از پلکان بالا آمد و زنگ زد و باز همان مرد

درب بنگاه را گشود و گفت مادموازل معذرت میخواهم زیرا ماشین نویسی را که میخواستیم استخدام کردیم.

بشما درد سر ندهم از ساعت دو تا ساعت چهار و نیم بعدازظهر کار این مرد آن بود که درب را بگشاید و بزنها و دختران جوانی که داوطلب ماشین نویس بودند بگوید که معذرت میخواهیم زیرا ماشین نویسی را که میخواستیم استخدام کردیم و دیگر احتیاجی نداریم.

بتدریج گوش من طوری با آمد و رفت خانمهای ماشین نویس انس پیدا کرده بود که از صدای بالا آمدن آنها میتوانستم حدس بزنم که آیا جوان و یا سالخورده هستند و چون صاحب بنگاه تمام داوطلبان ماشین نویسی را بدون استثناء جواب میداد بتدریج سوء ظن مرا شدیدتر کرد و حتی میخواهم بگویم که سوء ظن من مبدل بیقین شد.

مقارن ساعت ۵ بعدازظهر بود که بعد از مدتی سکوت صدای پا از پلکان برخاست و صدای قدمهای منظم و مرتب او نشان میداد که برخلاف داوطلبان ماشین نویسی تردید ندارد و خود میداند که بکجا و برای چه کاری میرود.

من قدری سر را جلو آورده و مشاهده کردم زنیست که لباس سیاه پوشیده و تا آنجائی که نظر اول اجازه میداد احساس کردم که جوان و خوش بنیه و زیبا است.

این زن وقتیکه مقابل درب بنگاه رسید یك زنك طولانی زد که گویا همین زنك طولانی هم علت خاصی بود و بعد از چند لحظه درب بنگاه

بازوبسته شدومن که سرخودرا جلوآوردم دیدم که اثری اززن نیست یعنی زن واردبنگاه شده است .

قبل از اینکه باقی این سرگذشت رابرای شما حکایت کنم اجازه بدهید بطرز معترضه نکته ای را که جزو آزمایش های گذشته من است بشما بگویم و گرچه میدانم که شما جزو عمال پلیس نیستید و شاید هرگز جزو عمال پلیس نشوید بااین وصف این آزمایش بدردشما خواهد خورد وآن اینست که تبهکاران باوجود اتحادیه ها و تشکیلات بزرگی که گاهی از اوقات دارند همواره برای اجرای مقاصد ونیات خودوسایل خیلی ساده بکارمیبرند .

اختراعات عجیب وغریب ورمزهای خارق العاده وزهرهای نو ظهوروصدها چیز دیگر که در کتابهای پلیسی بنظر میرسد تمام از دماغ نویسندگان کتب پلیسی تراوش کرده زیرا نویسندگان پلیسی میدانند که اگر کتابهای خودرا بسادگی بنویسند مقبول عامه قرار نخواهد گرفت .

لیکن در عرصه زندگی تبه کاران واقعی هرگز باین وسایل عجیب متوسل نمی شوند ووسایلی که بکار می برند همواره ساده است •

مثلا درهمین سرگذشتی که برای شما نقل کردم در مرحله اول وسیله ارتباط تبه کاران جدول حروف متقاطع روزنامه بوده ودرمرحله دوم برای احضار یکی دیگر ازهمکاران خوداز اعلان مختصری که در روزنامه منتشرشده بوداستفاده نمودند که هردووسایل ساده وپیش پا

افتاده میباشد .

حتی در آن اعلان مختصر خود گفته بودند که (آنهائی که تازه کار هستند از مراجعه خودداری نمایند) یعنی اگر آنچه ما خواسته‌ایم و تهیه نکرده‌ای بدون جهت مراجعه نکن .

باری من بلافاصله از طبقه سوم عمارت فرود آمدم و مامورین خود را که اطراف عمارت در خیابان بودند خبر کردم که خود را بمن برسانند و وقتی من وارد بنگاه «سوفرن» شدم آنها پشت درب باشند و اگر صدای داد و فریاد و زد و خوردی شنیدند بلافاصله وارد شوند و در صورت لزوم درب را بشکنند .

مقابل بنگاه «سوفرن» روی زنگ فشار آوردم و چند لحظه بعد درب باز شد و همان مردی که با صدایش آشنا بودم گفت بسیار خوب مادموازل . . . ما با استخدام شما موافق هستیم و شرایط ما نیز همان است که شنیدید و خواهشمندیم که وقتی پائین رفتید به زن دربان بگوئید که دیگر کسی را راه ندهد .

من کفش خود را لای دو لنگه درب گذاشتم که صاحب بنگاه نتواند در را ببندد و بعد وارد اطاق شده و درب را در قفای خود بستم و با صدای بلند گفتم .

نه . . . اگر شما موافق هستید من موافق نیستم . . . شما میخواهید بسر « گرانشار » کلاه بگذارید و من از این کار ممانعت خواهم نمود.

صاحب بنگاه «سوفرن» که مردی طاس و قطور بود وقتی

که مرا دید وصحبت مرا شنید گفت شما ازجانب «گرانشار» می آئید گفتم بلـی و آنچه گفتنی بود اوبمن گفت و من اکنون از همه چیز آگاه هستم .

مردقطور نظرتندی بمن انداخته و گفت این پست فطـرت بما خیانت کرد وهمین هنگام مشاهده کردم که نگاه اومتوجه عقب من گردید وحال مسرت ونشاطی باو دست داد.

من دیگر صبرنکرده وبامشت ضربت سختی بشکم آن مردزدم بطوری که یارای ایستادن ازاوسلب گردید وبزمین نشست زیراحـال مسرت ونشاط و بـرق چشمانش بمن فهمـانید که ازعقب باو کمك رسیده است .

غافل از این که هیچ آدم جدیدی وارد اطاق نشده بود بلکـه همان زن سیاه پوش «یعنی داوطلب دروغی ماشین نویسی» که در قفای من ایستاده بودمیخواست بایك ضـربت مشت مرااز پادرآورد لیکن چون من برای زدن بوکس روی شکم صاحب بنگاه خم شده بودم مشت زن خطا کرد ومن بلافاصله یکجف دست بنداز جیب خود بیرون آورده ودستهای آنزن را مقیدنمودم وسوت زدم که رفقای من بیایند ودیگری راهم دستگیر کنند ودرحالی که او را دستگیر میکـردند دونفر از مامورین مارفتند و(گرانشار) را بدون اینکه مقاومتی نماید توقیف کردند .

بدوا این سه نفر چیزی را بـروز نمیدادنـد لیکن من درداخل

دستکش آن زن سیاه پوش نقشه دقیق ساختمان یکی از جدیدترین نبرد ناوهای خودمان را پیدا کردم زیرا برای من محقق بود که این زن که آن روز بینگاه «سوفرن» مراجعه کرده حامل پیام و یا چیز دیگری است وگرنه مراجعه نمیکرد و بعد از این که نقشه از داخل دستکش کشف شد هر سه نفر اعتراف کردند که جاسوس هستند و برای دولت آلمان کار می کنند و چون هنوز جنگ شروع نشده بود که ما آنها را تسلیم محاکم نظامی نمائیم ناچار تسلیم محاکم کشوری کردیم لیکن من هرچه کوشش کردم مسافر اولی را که در ترن زیرزمینی دیده بودم پیدا نکردم و او غیب شد.

بعد از دستگیری این سه نفر از «گرانشار» پرسیدم که شما در روز هفدهم ماه ژوئیه که در ساعت پنج بعدازظهر برای تلفن کردن به کافه رفتید چرا تلفن نکردید و اصولا چگونه بشما دستور دادند که یك اعلان مختصر در روزنامه چاپ کنید؟

گرانشار گفت من در آن روز تلفن کردم منتهی شما ملتفت نشدید زیرا بمحض این که نمره تلفن را تنظیم کرده و گوشی را برداشتم چون مخاطب من میدانست که خودمن پای تلفن هستم و جز من کسی نیست دستور خود را صادر کرد و دیگر من محتاج نبودم که حرف بزنم و اگر شخصی در تعقیب من باشد راز خود را آشکار نمایم.

سخن «جوردن» کمسیر سابق پلیس که باین جا رسید گفت بلی آقای آلن... همانطوری که بشما عرض کردم تبه کاران حقیقی و جاسوسان

همواره برای اجرای مقاصد خود وسایلی خیلی ساده بکار میبرند و بهمین جهت گاهی ازاوقات کشف آنها بسیارمشکل می‌شود.

پایان

«داستانهای هفتگی» آنچه تا کنون منتشر شده

۱ ـ یک راز وحشت آور !

۲ ـ قتل پنهانی

۳ ـ انتخاب برای قتل

۴ ـ وقتیکه گانگستری بلرزه میافتد

۵ ـ جنایتکار خون آشام

۶ ـ جاسوسی مرموز

یك کتاب پلیسی و جنائی «بسبك جدید» در آینده خیلی نزدیك

از طرف انتشارات «گلچین» منتشر میشود

طپانچه من سریع است

آخرین اثر «میکی اسپیلین»

کتابی که فقط درامریکا ۹بار بچاپ رسیده و بیش از بیست و هشت میلیون نسخه از آن بفروش رفته و این آمار فروش درمورد هیچیك از نویسندگان پلیسی تاکنون بدست نیامده

«مایك هامر» دراین کتاب با گانگسترها وجنایتکارانی دست و پنجه نرم میکند که سراسر آمریکارا ازکارهای وحشت آور خود بلرزه انداخته‌اند.

آرم (گلچین) برهر کتابی نشانه بهترین وجالبترین
کتابها درنوع خودمیباشد

بزودی منتشر میشود

قتل بدون جنجال

جدیدترین اثر: جیمزهادلی چیز
مترجم: گیورگیس آقاسی

❀ ❀ ❀

داستان هفته آینده (سلول مرگ)

یك داستان کارآگاهی عجیب وحیرت آور

داستان مخصوص نوروز ۱۳٤۱
تقدیمی: آلفرد هیچکاك

شبی که از وحشت خون منجمد میشود!

داستانی که قویترین دلهارا بلرزه میاندازد وخون را درعروق خواننده منجمد مینماید